

# ویژگی‌های برجسته و متمایز پهلوان بانوان در روایات حماسی فارسی



انسیه هاشمی قلاتی

چکیده

یکی از نکات قابل تأمل در متون حماسی ایران زمین، وجود پهلوان بانوانی است که دلاوری، شجاعت، سلحشوری و رزم‌آوری آنان زبانزدِ خاص و عام است. مردان جنگی در میدان‌های نبرد، در مقابل این دلاوران از پای درمی‌آیند و غرور سلحشوران‌شان در هم می‌شکند. وجود چنین پهلوانانی احتمالاً باقی‌مانده‌ی سنت و فرهنگی است که در آن زنان و یا ایزدبانوانی نیرومند نقش آفرینی می‌کردند. این پهلوان بانوان زیباروی در بیش‌تر ویژگی‌های رزمی با هم‌آوردان مرد خود برابرند، اما آنچه در خور توجه است، وجود ویژگی‌های برجسته‌ای در میان برخی از آنان است؛ ویژگی‌هایی که موجب تمایزشان از دیگر پهلوانان می‌گردد. شاید بتوان گفت که این تمایز خصیصه‌ها، از جنسیت مؤنث آنان سرچشمه می‌گیرد. موضوع مورد بحث این مقاله، همین ویژگی‌های منحصر به فرد است. در این پژوهش، پهلوان بانوان مطرح

روایات حماسی فارسی چه ایرانی و چه انیرانی، معرفی می‌شوند و ویژگی‌های متمایزی در آنان مانند زیبایی خیره‌کننده، عشق‌ورزی و همسرگزینی، پنهان کردن جنسیت در نبرد، تظاهر به مرد بودن و جنگ با خواستگار شرح داده می‌شود تا نقش این گروه پهلوانی کمتر شناخته شده در روایات حماسی بیش‌تر مورد توجه قرار گیرد. دو گروه پهلوان‌بانو در تمام ویژگی‌های برجسته‌شان به غیر از عشق‌ورزی و همسرگزینی با یک‌دیگر شباهت دارند.

کلیدواژه‌ها: پهلوان‌بانو (ایرانی و انیرانی)، روایات حماسی، و ویژگی برجسته

#### ۱- مقدمه

در بررسی دقیق و گسترده‌ی روایات حماسی و پهلوانی (اعم از ایرانی و غیر ایرانی) با زنان و دخترانی روبه‌رو می‌شویم که در عین زیبارویی و دلبری، سخت‌دلاور و سرکش‌اند، چنان‌که گرزِ گران‌برمی‌گیرند و به پیکار دیو، اژدها و دشمن می‌روند و مردان جنگی را تاب‌پایداری در برابر آنان نیست.

این‌که خاستگاه این پهلوان‌بانوان عرصه‌ی حماسه‌کجاست، پرسشی است که پاسخ آن بر ما پوشیده مانده است؛ آیا اینان تجسم‌ایزدی و انسان‌گونه‌ی ایزدبانوانی اساطیری هم‌چون اناهیتا هستند و یا بنا بر گفته‌ی برخی پژوهشگران، انسان‌هایی بوده‌اند که در دوره‌ای از تاریخ می‌زیسته و در جابه‌جایی‌های اسطوره‌ای، پس از گذشت سال‌ها و قرن‌ها، در گاه و مقام‌ایزدی قرار گرفته، ایزدبانوانی را شکل بخشیده‌اند و سپس‌تر در داستان‌های حماسی جای خود را به پهلوانان داده‌اند؟ چنان‌که سرکاراتی می‌گوید: «ویژگی اساسی این جابه‌جایی ادبی و حماسی عبارت است از جای‌گزین کردن انسان در گاه و مقام‌ایزد. بسیاری از ایزدان که اعمال و سرگذشت آنان موضوع اساطیر کهن مذهبی بوده است، در داستان‌های حماسی جای خود را به شهریاران و پهلوانان و مردان سپرده‌اند.» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۱۶)

آید نلو برای زمینه‌ی ظهور این مضمون مهم و مکرر یعنی «پهلوان بانو»، سه نظرگاه تاریخی، اساطیری-آیینی و جامعه‌شناختی قائل شده است؛ او به لحاظ تاریخی، مضمون پهلوان بانو را به مرحله‌ی انتقال تمدن از «مادرسالاری» به «پدرسالاری» مربوط می‌داند و می‌افزاید؛ شاید مضمون پهلوان بانو بازتاب و میراثی ناخودآگاه از تفوق احترام‌آمیز زنان در روزگار باستان و در دوره‌ی مادرسالاری باشد که در قالب زن/دختری نیرومند، به نمود درآمده است و نیز زمینه‌ی به وجود آمدن این مضمون را در جوامعی چون پارتیان-می‌داند که شیوه‌ی زندگی و عادات آنان، سبب به وجود آمدن زنانی درشت‌خوی و گردن‌کش چون «بانو گشسپ»-که شاید داستان‌هایش ریشه‌ی پارتی داشته باشد-می‌گردد. نظرگاه آیینی-اساطیری در واقع همان موضوعی است که پیش‌تر از آن سخن گفتیم؛ یعنی می‌توان حدس زد که شاید پهلوان بانوان تجسم انسانی و زمینی زن‌ایزدان جنگ‌آور اساطیری باشند، چنان‌که «ویلیام هنوی» نیز هوشیارانه ویژگی‌های پهلوانی آنها را الگوی دلاوران ادبیات ایران پس از اسلام به ویژه «روشنک» در داراب‌نامه دانسته است. از نگاه جامعه‌شناسانه مخصوصاً در محدوده‌ی روایات ایرانی- با در نظر داشتن حاکمیت دیرباز نظام پدرسالاری در فرهنگ ایران و خوارداشت زنان و دختران، می‌توان پودن زنان پرخاشخ‌ر و پهلوان در عرصه‌ی داستان‌ها را اعتراضی نمادین بر سنت و تفکر غالب و کوشش برای نمایاندن هنر و توان ارزشمند زن ایرانی و لو در قالب داستان- دانست. (آید نلو، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۶)

به هر حال ریشه‌ی این مضمون هرچه که باشد، در روایات حماسی فارسی، با پهلوان بانوانی روبه‌رو هستیم که شمارشان اگرچه به شمار پهلوان مردان نمی‌رسد، اما خویشکاری‌ها و نمود آنان در منظومه‌ها و روایت‌های حماسی بسیار چشمگیر است. نژاد پهلوان بانوان نکته‌ی قابل‌ذکر دیگری است؛ در این متون به غیر از پهلوان بانوان ایرانی، پهلوان بانوانی را می‌یابیم که ایرانی تبار نیستند و عمدتاً هندی و یا عرب هستند. بررسی ویژگی‌های این دو گروه پهلوان بانو، موضوعی است که این مقاله بدان پرداخته است.

## ۲- معرفی پهلوان بانوان

### ۱-۲- پهلوان بانوان ایرانی

#### ۱-۱-۲- بانو گشسپ

بانو گشسپ دختر رستم پهلوان، همسر گیو نامدار و مادر بیژن گرد است. معنای نام او با توجه به جزء جزء ترکیب واژه؛ دارنده‌ی اسب نر، یا پهلوانی مؤنث که چون مردان صاحب اسبی نر بوده است و یا زنی چون اسب نر، تعبیر می‌شود. (بانو گشسپ نامه، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۶، پیش‌گفتار)

در حماسه‌های ملی ایران زمین، این پهلوان بانو از چنان ارزشی برخوردار است که منظومه‌ای مستقل با نام او و در سرگذشت او در دست است و منظومه‌های دیگری چون «بهمن نامه» و «شهریار نامه» روایت‌های متفاوتی از پهلوانی‌های او نقل کرده‌اند. اگرچه در شاهنامه از دلاوری او سخن به میان نیامده است، اما در برخی از نسخه‌های آن، نام او به عنوان دختر رستم و همسر گیو ذکر شده است. (فردوسی، ۱۹۶۵، ج ۳: ۲۳۲) بانو گشسپ پهلوان بانویی دلیر است که تنها پدر را همتا و هم‌آورد خویش می‌داند، جایی در بانو گشسپ نامه به زال، پدر بزرگش، می‌گوید:

نباشد به زورم مگر پور تو  
که باب من است او و دستور تو

(بانو گشسپ نامه، ۱۳۸۲: ۱۱۰)

رستم نیز در وصف دلیری و شجاعت دخترش می‌گوید:  
به دل گفت رستم که این است گرد  
که یارد به پیکار او دست برد؟

(بانو گشسپ نامه، ۱۳۸۲: ۷۳)

۲-۱-۲- دختر بوراسپ

در بهمن نامه با دختری دلیر روبه‌رو می‌شویم که پدرش «بوراسپ» برادر شاه پارس است. او در شکار و مبارزه با خواستگاران بی‌باک و شجاع است چنان‌که در بیشه شیر می‌گیرد و در میدان نبرد خواستگاران را شکست می‌دهد.

آغاز حضور او در داستان از روزی است که «بُرزین آذر» پسر «فرامرز» در شکارگاه راه را گم می‌کند و پس از سه روز و سه شب به بیشه‌ای می‌رسد که در آن غلامی خوب‌چهر (یا کودکی خردسال) به شکار مشغول است و شیری جنگی را به بند کرده است. بُرزین از مهارت او در شکار شگفت‌زده می‌شود و پس از میهمان شدن نزد بوراسپ، درمی‌یابد که آن کودک خرد، همان دختر شیردل بوراسپ است.

۲-۱-۳- روشنگ (بوران‌دخت)

داستان روشنگ دختر «دارای دارایان» در داراب نامه‌ی طرسوسی با روایات متداول (مانند روایت فردوسی و نظامی و اسکندرنامه‌ها) درباره‌ی او بسیار متفاوت است. در این روایت او دلاوری خستگی‌ناپذیر است که به خون‌خواهی پدر به جنگ «اسکندر» می‌رود. با این حال مانند دیگر داستان‌هایی که درباره‌ی اوست، در این روایت نیز بوران‌دخت به ازدواج اسکندر درمی‌آید:

«داستان روشنگ در این روایت صورتی از ترمیم شکست غم‌انگیز ایران از یونانیان را دارد و با خلق داستان او، این ادعا به میان می‌آید که ایرانیان با مرگ دارا که به خیانت و تزویر انجام گرفته بود، از پای ننشسته و به سرداری دختر دارا که تنها جانشین او بود، مدت‌ها مایه‌ی تصدیع اسکندر و کشتار رومیان (= یونانیان) شدند و در همه‌حال هم سخنی از خیانت عده‌ای از ایرانیان و همکاری آنان با رومیان (= یونانیان) به میان آمده است». (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: یازده، مقدمه)

۲-۱-۴- زربانو

در بهمن نامه از پهلوان بانوی دلاوری سخن رفته است که در کنار بانو گشسپ به نبرد

می‌پردازد و خواهر او است. در این کتاب، او به همراه دیگر پهلوانان در کنار زال به هنرنمایی در میدان نبرد با بهمن، پادشاه ایران، می‌پردازد. دلاوری‌های او دوش به دوش خواهرش، از رزم دوم بهمن با فرامرز آشکار می‌شود:

چو زر داد، بانو گسشپ دلیر  
 چو زربانوی نام‌بردار شیر  
 کجا پهلوان را دو دختر بُدند  
 که هم‌چون برادر دلاور بُدند

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۲۱۰)

## ۲-۱-۵- گرد آفرید

یکی از دو پهلوان بانوی یاد شده در شاهنامه «گرد آفرید» است. او دختر «گُزدهم» و ساکن دژ سپید است؛ دلاور و شجاع و در جنگ آوری نام‌دار است:

زنی بود بر سان گردی سوار  
 همیشه به جنگ اندرون نام‌دار  
 کجا نام او بود «گرد آفرید»  
 زمانه ز مادر چنین ناآوید

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۲: ۱۸۴)

او در شاهنامه تنها در یک صحنه ظاهر می‌شود و آن برابر «سهراب» پسر رستم است. هنگامی که سهراب دژ سپید را محاصره و «هجیر» را اسیر می‌کند، گرد آفرید، چنان از کار هجیر ننگش می‌آید که بی‌درنگ جامه‌ی رزم می‌پوشد و به میدان نبرد می‌رود.

## ۲-۱-۶- گُردیه

دیگر زنِ پهلوان و نام‌بردار شاهنامه «گُردیه»، خواهر «بهرام چوینیه» است، نام گُردیه

برآمده از «گرد» و به معنی کسی است که خوی و خیم گردانه دارد. گردیه در دلیری و شجاعت نیز مثال زدنی است. در میدان نبرد مقابل فرستاده‌ی خاقان چین مسلح ظاهر می‌شود و او را می‌کشد:

بشد گردیه با سلیم گران  
یکی نیزه زد بر کمر بند او  
میان بسته بر سان جنگ آوران...  
که بگسست خفتان و پیوند او

(فردوسی، ۱۹۷۱، ج ۹: ۱۷۵-۱۷۷)

۲-۲- پهلوان بانوان انیرانی

۱-۲-۲- پهلوان بانوان عرب

۱-۲-۲-۱- انطوطیه

در داراب‌نامه‌ی طرسوسی، به غیر از بوران‌دخت یا روشنگ، دیگر پهلوان بانوانی نیز هستند که در دلاوری و سرکشی یکتای زمانه‌ی خویشند؛ اما ایرانی تبار نیستند. انطوطیه یکی از این پهلوان بانوان و دختر «شاه‌وص ملک»، پادشاه مغرب، است. او پهلوان بانویی دلاور و نیرومند است و در چند نبرد با بوران‌دخت روبه‌رو می‌شود. در این نبردها نیروی دو پهلوان بانو در یک حد و اندازه است تا جایی که هر دو پس از کشتی گرفتن با هم، خسته و بی‌طاقت می‌شوند و در میدان نبرد به خواب می‌روند: «بوران‌دخت و انطوطیه می‌آویختند تا آن‌گاه که هر دو بی‌طاقت شدند. هر دو در پهلوی هم‌دیگر بنشستند و دامن‌های یک‌دیگر بگرفتند و یک‌دیگر را نگاه می‌داشتند، نه این از آن برگشت و نه آن از این، هر دو از حمیت با هم بودند هم‌چنان نشسته، تا هر دو را خواب فرو گرفت که هم گرسنه بودند و هم مانده شده.»

(طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۸)



## ۲-۱-۲-۲-۲ دلارام

در شهریار نامه‌ی «عثمان مختاری غزنوی» به زنان جنگ آوری برمی‌خوریم که آنان نیز نژادشان به انیران می‌رسد، اما پهلوان‌اند، شجاعانه به میدان نبرد می‌شتابند و با دشمنان خویش مبارزه می‌کنند. «دلارام» یکی از این پهلوان بانوان است. او نژاد از مغرب‌زمین دارد و برای آزادی پدرش، «جمهورشاه»، که به دست «ارژنگ‌شاه» گرفتار است، با پوششی یک‌دست زرد رنگ در حالی که رخ پوشانده است، به صحنه‌ی نبرد «هیئتال‌شاه» هندی و «ارژنگ‌شاه» قدم می‌گذارد. (مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۵۸)

## ۲-۱-۲-۳-۱-۲ گل‌کام‌کار

«گل‌کام‌کار» نام دختر شاه شام است. او تنها فرزند پدر و نزد او بسیار عزیز و گرامی است. از زیبایی و جمال «پری رازرخسار رشک» است:

پری رازرخسار او رشک بیش  
پری پیش‌کارش سزا بود بیش

(همای‌نامه، ۱۳۸۳: ۴)

گل‌کام‌کار بسیار دلاور و رزم‌آور است؛ به غیر از مقابله با دشمنان، از جنگیدن مقابل دیو و اژدها نیز ابایی ندارد. شاید بتوان گفت، او تنها پهلوان بانوی اژدهاکش‌متون حماسی پارسی است.

## ۲-۱-۲-۴-۱-۲ همای

از دلاوری‌های «همای» دختر شاه مصر، هم در داراب‌نامه‌ی طرسوسی سخن به میان آمده است و هم در بهمن‌نامه‌ی ایران‌شاه ابن‌ابی‌الخیر. همای در چوگان‌بازی و نیز دلاوری در میدان نبرد بی‌همال است. او همان همای دلافرز است که پس از شکست از بهمن به همسری وی درمی‌آید و بعد از او بر تخت ایران‌زمین تکیه می‌زند:



چو کم شد کنون شهریار از میان  
همای خردمند بر تخت عاج  
به جای است دارای ایرانیان  
نشسته است با فرّ و دیهیم و تاج

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۶۰۲)

۲-۲-۲- پهلوان بانوان هندی

۲-۲-۲-۱- جیباوه

دیگر زن جنگ‌جو و رزم‌آور ایرانی در داراب نامه‌ی طرسوسی «جیباوه» دختر «کید‌آور» هندی است. او دختری باتدبیر و خردمند است و «دعوی شجاعت و مبارزت» دارد.

در جنگی میان سپاه کید‌آور و اسکندر، پس از کشته شدن بسیاری مردان جنگی به دست سپاه اسکندر، جیباوه گرچه ناخوش احوال است، اما خشمناک می‌گردد و چون کوهی آهن به میدان می‌آید و تنی چند از سرداران سپاه اسکندر را می‌کشد. در نبردی نیز مقابل انطوطیه قرار می‌گیرد و با کمک هندوان، این پهلوان بانو را می‌کشد. در نبردهای بعدی مقابل بوران‌دخت می‌ایستد و بوران‌دخت پس از جدال بسیار او را اسیر می‌سازد. (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۴۹)

۲-۲-۲-۲- سمن‌رخ

سمن‌رخ را همراه خواهرش در فرامرزنانه می‌یابیم. اینان دختران «کید هندی» هستند که فرامرز، پسر رستم، به خواهش نوشاد شاه هندی به نبرد با او سپاه کشیده است. نوشاد هندی زمانی که به توصیف کید می‌پردازد، از دخترانش نیز یاد می‌کند که «گران‌مایه گردند و جنگی‌سوار» و می‌افزاید که سمن‌رخ - دختر بزرگ‌تر - بسی چابک‌تر است:

سمن رخ یکی و سمن بر یکی  
 سمن رخ بسی گرد و چابک تراست  
 که در دهر زین سان بود اندکی  
 دلیران شه را یکایک سراست

(فرامرنامه، ۱۳۸۲: ۷۰)

۲-۲-۳- فرانک

دیگر پهلوان بانوی شهریار نامه، «فرانک» دختر «هیتال شاه» هندی است. او پس از شنیدن دلیری‌های شهریار، بر او عاشق می‌گردد و به دنبال وصال او به پیشه‌ای می‌آید. در آن جا بیتوته می‌کند و به نخجیر کردن روزگار می‌گذراند تا شهریار را ببیند و از عشق خویش با او سخن گوید. فرانک هم در شکار مهارت دارد و هم در میدان نبرد مبارز و دلیر است. زمانی که در شکارگاه با شهریار - که هنوز او را نمی‌شناسد - به نبرد برمی‌خیزد، رشادت‌ها نشان می‌دهد:

دو گرد دلاور به شمشیر تیز  
 ز گرد سواران فلک تیره شد  
 نمودند در دشت کین رستخیز  
 سپهبد ندانست کاین یل که بُد

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۲۱)

۲-۲-۳- پهلوان بانوی رومی: «جهان‌افروز»

داراب نامه‌ی بی‌غمی نیز چون داراب نامه‌ی طرسوسی به وجود پهلوانان مزین شده است.

جهان افروز پهلوان بانوی دلاور رومی در این کتاب است. او دختر عسپور شاه، قیصر روم است. جهان افروز از سوئی واله و شیفته‌ی «فیروز» فرزند «داراب»، پادشاه ایران، است و از سوئی دیگر، به فکر انتقام گرفتن از پدر خویش، قیصر است؛ پدری که در وقت تولد، حکم قتل وی را صادر کرده است.

جهان افروز چنان دلاور است که هرگاه به میدان رزم می‌رود، سپاهیان شکوه و پهلوانی‌های او را به رستم‌دستان و سام‌نریمان مانند می‌سازند: «این رستم‌ستان و سام‌نریمان است! مگر به دعوی آمده است تا مُلک قیصریه را بگیرد. بنگرید که به تنهای تن چه‌ها می‌کند». (بی‌غمی، ۱۳۴۱، ج ۲: ۳۳۷)

### ۳- ویژگی‌های برجسته و متمایز پهلوان بانوان

دلیری، شجاعت و رزم‌آوری که جزء لاینفک وجود پهلوانان است، آشکارا در میان پهلوان بانوان ایرانی و انیرانی روایات حماسی دیده می‌شود. این پُردلی و شجاعت در عرصه‌های پیکار، در جای جای روایات حماسی پُرننگ و واضح ستوده شده است. رستم پهلوان، آگاه از دلیری دخترش، بانو گشسپ، پهلوانان ایران زمین را که می‌خواهند برای دست یافتن به او با یک‌دیگر بجنگند، این چنین نصیحت می‌کند:

شما را نخواهم ابا او نبرد  
که از جنگ او شیر شد دل به درد

(بانو گشسپ نامه، ۱۳۸۲: ۱۲۲)

بوران دخت را در دلیری و شجاعت به اسفندیار مانند می‌کنند. او چنان دلاور است که یک‌تنه به میان سپاه اسکندر می‌زند:

«او خود را چون هزبر دمان در میان لشکر روم می‌افکند و هر که را می‌زند اسب و مرد را پَخِج (= پخش و له) می‌کند». (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۷۹)

جنگ آوری دلارام در هنگامه‌ی نبرد، به رزم‌آوری تهمورث در میدان نبرد با اهریمن مانند است:



چنان زدش بر سر عمود کشن  
چو تهمورث شیر بر اهرمن

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۵۸)

جهان افروز نیز يك تنه میان لشکر ایران و روم ظاهر می شود و از هر دو لشکر مبارز می طلبد، او چونان گودرز نام دار و گرگین میلاد به صحنه ی نبرد وارد می شود: «آن ابلق سوار چون گودرز نام دار، چون کوه پولاد و چون گرگین میلاد از بالای آن بلندی پیدا شد و در میدان نبرد نگاه کرد». (بی غمی، ۱۳۴۱، ج ۲: ۲۴۶)

در ماجراهایی که پهلوان بانوان در آن ها دخیلند، از این گونه رشادت ها فراوان می یابیم. پهلوان بانوان در عرصه های حماسه از نظر دیگر و یژگی ها چون نژاده بودن، تنومندی، کین خواهی، نخجیر کردن، سپه سالاری سپاه، رجز خوانی، آشنایی به انواع سلاح های جنگی و ...، کمابیش با هم آوردان مرد برابری می کنند.

از سوی دیگر، چندین و یژگی مختص این گروه از پهلوانان است که بدانان می پردازیم.

### ۳-۱- زیبایی خیره کننده

تمامی پهلوان بانوان بدون استثناء در کنار دلاوری و شجاعت، زیباروی و دلربایند. این بانوان پهلوان در میدان نبرد چونان مردان جنگی ظاهر می شوند و هنگامی که خود از سر برمی گیرند، زیبایی خیره کننده ی آنان همگان را شیفته و حیران می سازد. هنگامی که بانو گشسپ در مجلس بزم سپاهیان توران زمین، زره از تن در می آورد، آن بزم از او پرنور می گردد:

ز تن نیز بانو زره دور کرد  
شد آن بزم روشن ز دیدار او ی  
چو بانو زره کرد بیرون ز تن  
چو خورشید آن خانه پرنور کرد  
به جان هر کسی شد خریدار او ی  
فرو ماند بیچاره شاه ختن

(بانو گشسپ نامه، ۱۳۸۲: ۹۳)



دخترِ بوراسپ را آذر بُرزین چنین در شکار گاه می‌یابد:

رخمی هم‌چو خورشید فرمان‌روا  
 یکی پیرهن پر نیان بر برَش  
 گشاده رخمی چون گل نارون  
 تنی هم‌چو ابری میان هوا  
 کلاله ز مُشک سیه بر سرش  
 ز خوی بر تَنَش تر شده پیرهن

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۵۰۸)

بوران‌دخت نیز در جمال و کمال «بی‌نظیر عهد خویش است» و در هجده سالگی «صورت سیواخش» و «فَرّ هوشنگ» دارد. (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۶۷)  
 گرد آفرید صاحب چنان حُسن و زیبایی است که سهراب را در همان دیدار اوّل، شیفته‌ی خود می‌گرداند:

چو رخساره بنمود سهراب را  
 یکی بوستان بُد در اندر بهشت  
 دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان  
 ز خوشاب بگشاد عَناب را  
 به بالای او سرو دهقان نکشت  
 تو گفتی همی بشکفد هر زمان

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۲: ۱۸۷)

پس از این که جهان‌افروز با هیأت اصلی خویش نزد فیروزشاه می‌آید، فیروزشاه از آن همه جمال و آراستگی متعجب می‌شود و بی‌اختیار در مقابل او به پای می‌ایستد:  
 «از ناگاه پرده برداشتند و جمعی کنیزکان ماه‌روی درآمدند و در عقب ایشان يك



دختری چون سروی آراسته در غایت حُسن و جمال و کمال، آراسته و پیراسته چنان که زبان از وصف حُسن او قاصر است؛ تو گفתי که خورشید تابان است که پدید آمده است. فیروزشاه را آن جمال و کمال و لطافت عجیب و غریب آمد، بی اختیار از برای آن ماه روی خورشید جمال برخاست». (بی غمی، ۱۳۴۱، ج ۲: ۱۷۱)

زمانی که دلارام به کمند شهریار گرفتار می آید و شهریار خود از سرش برمی گیرد، زیبایی او آشکار می گردد و شهریار را اسیر و شیفته می سازد:

بزد دست و بر بودش از سر کلاه  
 یکی دختری دید چون آفتاب  
 لبش پسته ی شور در جان فگند  
 به کین ترک چشمش پی شیر داشت  
 رخی دید یل چون فروزنده ماه  
 که گردد نمایان ز زیر نقاب  
 چنان چون نمکدان نمکدان فگند  
 کمان ز ابروان در مژه تیر داشت

(مختاری غزوی، ۱۳۷۷: ۸۶)

سمن رخ نیز از زیبایی بهره مند است. پس از این که او به دست زرسپ اسیر می گردد، در ایران سپاه کلاه خود از سرش برمی دارند و زیبایی وی نمودار می شود:

کله خودش از سر فکندند خوار  
 رخی چو بهار و لبی هم چو نوش  
 پدید آمد آن گوهر آبدار  
 به گرد لبان شکرستان به جوش

(فرامرنامه، ۱۳۸۲: ۱۱۵)

فرانک در مقابل شهریار خود از سر برمی دارد و شهریار دختری می بیند که «خوبی و آب

و تاب را از خورشید به گرو بُرده است». (مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۳-۲۲)  
 گلِ کام‌کار نیز چنان زیباست که همگان «بر او نام یزدان بخواندی بسی»:

یکی دخترش بود مانند ماه  
 به بالا چو بر رفته سروی بلند  
 به یاقوت سرخ اندرش دُرّ ناب  
 دو چشمش دو نرگس خدنگیش خار  
 لبش بُسَد شکر آمیغ بود  
 زره گرد ماهش ز مُشک سیاه  
 فرو هشته بر ماه مشکین کمند  
 ز یاقوت رخشنده دُرّ خوشاب...  
 پر از سحر و از رنگ و خواب و خمار  
 رخس ماه و زلفِ سیه میغ بود

(همای نامه، ۱۳۸۳: ۴)

همای هر روز سلاحی ملو کانه می پوشد و به میدان نبرد با خواستگاران قدم می گذارد. بهمن که وصف وی را می شنود، به میدان رزم او می شتابد و او را این چنین در میدان می یابد:

«در آن میدان نگاری دید چون طاوس خرامان، قامتش راست چون سرو روان، رویش بر ماه چهارده پنجه زده و کیسوی شب رنگش مُشک ختا را خجالت داده». (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶)

### ۳-۲- عشق ورزی

ویژگی های عشق ورزی و همسرگزینی، دو مقوله ای هستند که پهلوان بانوان ایرانی و انیرانی تا حدودی در آن ها با یک دیگر متفاوتند. پهلوان بانوی ایرانی یا اصلاً عاشق نمی شود و یا اگر عاشق شود، اجازه ی بیان آن را به خود نمی دهد، گویی عاشقی گناهی است بس عظیم. شاید وجود این قهرمان نشانه ای از

دوگانگی شخصیت زن در فرهنگ ایرانی باشد. پهلوان بانو از سوئی زنی آزاده است که مردانه می‌زید و از دیگر سو کدبانویی است که مُنقاد نظام پدرسالاری است و در واقع برآیند آرزوهای اقوام ایرانی و به طور کلی نماد زن آرمانی در فرهنگ ملی است. (ر.ک. بانو گشسپ نامه، ۱۰۱۳۸۲، پیش گفتار)

نقطه‌ی مقابل پهلوان بانوی ایرانی، پهلوان بانوی انیرانی است. او به راحتی عاشق می‌شود، عشق می‌ورزد و از اظهار عشق به معشوقش ابایی ندارد، حتی در آن پیش قدم نیز هست. نکته‌ی جالب این‌جا است که گرچه این پهلوان بانوان نژادی انیرانی دارند، اما در اکثر موارد معشوقان آن‌ها، شاه‌زادگان و پهلوانان ایرانی‌اند، یعنی سرانجام پهلوان بانوی انیرانی نیز به نوعی با ایرانیان می‌آمیزد و گویی ایرانی می‌شود.

### ۳-۲-۱- عشق‌ورزی پهلوان بانوان ایرانی

همان‌گونه که اشاره شد، اظهار عشق در میان پهلوان بانوان ایرانی موضوعی متداول نیست. در هیچ‌کجای روایات حماسی ابراز عشقی را از سوی پهلوان بانوان ایرانی نسبت به دل‌دادگان نشان نمی‌یابیم، حتی اگر مانند گردآفرید و دختر بوراسپ نطفه‌ی عشقی در دل آنان بسته شده باشد؛ گردآفرید پس از گریختن از دست سهراب، با او از بالای باره‌ی دژ سپید به گفت‌گو می‌نشیند و از احتمال کشته شدن وی به دست رستم دریغ می‌خورد و از او می‌خواهد که به توران زمین برگردد:

دریغ آیدم کین چنین یال و سفت  
 تو را بهتر آید که فرمان کنی  
 همی از پلنگان بباید نهفت  
 رخ نامور سوی توران کنی

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۲: ۱۸۹)

احتمالاً گردآفرید را عشقی هرچند کوتاه در دل به وجود آمده است زیرا او بر جفت نشدن ایرانیان و تورانیان افسوس می‌خورد و به سهراب می‌گوید:



بخندید و او را به افسوس گفت  
 چنین بود و روزی نبودت ز من  
 که ترکان ز ایران نیابند جفت  
 بدین درد غمگین مکن خویشان

(همان)

دختر بوراسپ نیز زمانی که از پشت پرده، نبرد آذربرزین و زنگی را می‌بیند، واله و شیفته‌ی آذربرزین می‌گردد، عشقی که اجازه‌ی ابراز آن را به خویشان نمی‌دهد، اما در دل از خداوند می‌خواهد که برزین را شوی اش گرداند:

سپهد چو جامه ز سر برکشید  
 بدان نازپرورده اندام اوی  
 [ز مهرش به جان تاب آتش رسید  
 ز پرده درون دختر او را بدید  
 چنان کش خرامیدن و گام اوی  
 دلش پرده‌ی شرم را بردرید]  
 دلش گشت پُر خون، روانش نژند  
 همی گفت با خویشان کای خدای  
 مگر گردد این شوی و سالار من  
 تن زورمندش فزون بست بند  
 سیه را کنون سست گردان دو پای  
 به گیتی نشاید جز این یار من

(ایران‌شاه، ۱۳۷۰: ۵۱۸)

اظهار عشق در میان پهلوان بانوان ایرانی موضوعی گنگ و تعریف نشده است؛ چنان‌که بیان کردن آن توسط پهلوان بانویی چون انطوطیه، بوران‌دخت را به حیرت وامی‌دارد؛ انطوطیه در میان سپاه اسکندر با بوران‌دخت که خود را «بهرام شیرزاد» معرفی کرده



است برخوردار می‌کند، عاشق و شیفته‌اش می‌گردد و بدو ابراز عشق می‌کند، اما این کار موجب حیرت بوران‌دخت می‌گردد. احتمالاً این شگفت‌زدگی به این دلیل است که برای پهلوان بانوی ایرانی این نوع ابراز عشق تازگی دارد؛ زیرا او همواره سعی دارد تا راز عاشقی‌اش را در سینه نگاه دارد:

«بوران‌دخت را از آن کار عجب آمد که انطوطیه این سخن بگفت و راز خویش برهنه کرد». (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۱)

۲-۲-۳- عشق ورزی پهلوان بانوان انیرانی  
 برخلاف پهلوان بانوی ایرانی، پهلوان بانوی انیرانی از اظهار عشق به معشوق خویش ابایی ندارد و آن را ننگ و عار نمی‌شمرد. انطوطیه برای نام و ازدواج با اسکندر به یاری وی می‌شتابد، اما در این میان بوران‌دخت را در هیأت پهلوانی بهرام نام می‌بیند، بر او دل می‌بندد و سرانجام پرده از این عشق برمی‌دارد:

«انطوطیه عاشق زار بهرام بود، چون بوران‌دخت را بدید پنداشت که بهرام است، برجست و گفت: ای بهرام تویی که من چندین گاه در هوس تو بوده‌ام».

(همان)

جهان‌افروز با شنیدن آوازه‌ی فیروزشاه بر او عاشق گردیده است و آرزوی دیدار وصال وی را در سر می‌پروراند. او طی ماجرای، جان «عین الحیات»، همسر فیروزشاه، را نجات می‌دهد، سپس از او می‌خواهد که آرزویش را برآورده کند و به ازدواج وی با فیروزشاه راضی گردد:

«من شیفته‌ی جمال فیروزشاهم. مرا به کنیزی خود قبول کن و با فیروزشاه بگوی که سایه‌ی عنایت بر سر من اندازد». (بی‌غمی، ۱۳۴۱، ج ۲: ۲۷۶)

دلارام پس از نبرد با شهریار و گرفتار شدن به دست او، گرفتار عشق وی نیز می‌گردد. دلارام اعتراف می‌کند که برای آزاد کردن پدرش، جمهورشاه، از بند شاه‌ارژنگ به صحنه‌ی نبرد آمده، اما اینک با دیدن شهریار دل در گرو عشق او گذاشته است:

کنون چون تو را دیدم ای شهریار  
ز مهرت مرا جان بود پرشرار

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۶)

فرانك شیفته‌ی شهریار است. آزادانه، به امید وصال شهریار به نخجیرگاه آمده و منتظر او است:

دلم آرزوی وصال تو کرد  
ز لشکر چو ماندی جدا ای سوار  
دلم خواست تا آرمت در کمند  
کنون مدّتی شد که در کوه و غار  
کنون خیز تا سوی ایوان رویم  
قدم را فدای خیال تو کرد  
بدان گه که رفتی به سوی شکار  
نشینم برافراز سرکش سمند  
گریزانم ای نامور شهریار...  
به شادی ابا هم دگر بغنویم

(همان: ۲۲-۲۳)

گل‌کام‌کار نیز با دیدن همای در زیر باره‌ی دژ با يك نظر شیفته‌ی وی می‌گردد.  
(همای نامه، ۱۳۸۳: ۷)

۳-۳- همسرگزینی

شیوه‌ی همسرگزینی در میان پهلوان‌بانوان ایرانی و انیرانی تا حدودی با يك دیگر متفاوت است. دلیل ازدواج پهلوان‌بانوی ایرانی عشق و دل‌دادگی نیست. او یا چون



بانو گشسپ، دختر بوراسپ و بوران دخت به خواست پدر تن در می دهد و یا چون گردیه بدین سبب که خواستگارش، «گسته‌م»، ایرانی است، او را به همسری برمی‌گزیند؛ چرا که پهلوان بانوی ایرانی، مرد انیرانی را نژاده نمی‌داند و او را شایسته‌ی همسری خویش نمی‌شمرد. از سوی دیگر، پهلوان بانوان انیرانی، خود همسر خویش را برمی‌گزینند.

### ۳-۱- همسرگزینی پهلوان بانوان ایرانی

پهلوان بانوی ایرانی در ازدواج ممکن است به خواست پدر تن در دهد، چنان‌که رستم از میان خواستگاران بانو گشسپ، «گیو» را به همسری او برمی‌گزیند. رستم خواستگاران بانو را بر فرشی بزرگ می‌نشاند تا با برافشاندن فرش، پهلوانی را که مقاومت کرده و بر فرش باقی مانده است، به همسری دخترش انتخاب کند:

چو برجا بیارند یکسر درنگ  
برافشانمش هر که بر فرش ماند  
به دامادیم هست شایسته‌ی او  
بیایم گشایم بر این فرش چنگ  
درخت نشاطش به گیتی نشاند  
بگفتند هر کس که گفتی نکوی

(بانو گشسپ نامه، ۱۳۸۲: ۱۲۲)

این گونه است که گیو به دامادی رستم برگزیده می‌شود زیرا تنها او است که بر فرش باقی می‌ماند، اما بانو گشسپ در خلوت، دست و پای گیو را به کمندی می‌بندد:

بزد بر سر گوش او مُشت سخت  
دو دست و دو پایش به خَم کمند  
بدان‌سان که افتاد از روی تخت  
ببست و به یک گوشه‌اش در فکند

(همان: ۱۲۶)

بانو تنها با پند و نصیحت پدر است که راضی به همسری گوی می شود.  
 بوران دخت نیز در ازدواج با اسکندر در واقع به خواست پدر تن در می دهد، چنان که  
 وزیر اسکندر «خونیا» بدو می گوید:  
 «بهتر این است که [تو نصیحت پدر قبول کنی و به ازدواج اسکندر در آیی». (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۷)

از سوی دیگر، بوران دخت به ازدواج با اسکندر راضی نیست تا این که سرانجام  
 هنگامی که برهنه در چشمه ای سر و تن می شوید، اسکندر ناگهانی بر سر آن چشمه  
 می رسد و او را می بیند، سپس بوران دخت ناگزیر به زناشویی با وی تن در می دهد و  
 در این باره به اسکندر می گوید:  
 «ای اسکندر چون مرا برهنه دیدی از سر تا قدم، بیش مرا با تو جنگی نیست». (همان، ج ۲: ۹۲)

مؤلف روایت داراب نامه نیز به گونه ای مجعول، نَسَبی برای اسکندر می سازد تا ازدواج  
 بوران دخت با وی را، ازدواج دو ایرانی جلوه دهد. در جایی از این کتاب، اسکندر  
 خود را چنین معرفی می کند:

«من که اسکندرم نبره ی «فیلقوس» پادشاه روم از روی مادر و از روی پدر، پسر دارا  
 ب ابن اردشیر ابن اسفندیار ابن گشتاسپ از تخمه ی کی قباد ملک، از نسل هوشنگ چهارم». (همان: ۱۰۰)

شرط ازدواج با دختر بوراسپ، شکست خوردن از او در میدان نبرد است. این شرط را  
 نیز بوراسپ تعیین کرده است. دختر بوراسپ با این که شیفته ی بُرزین آذر شده است،  
 طبق خواسته ی پدر، با او به نبرد می ایستد؛ اما از وی شکست می خورد.  
 (ایران شاه، ۱۳۷۰: ۵۱۹)

بوراسپ پس از آگاه شدن از نتیجه ی مبارزه، با ازدواج آنان موافقت می کند:  
 کنون دختر من تو را است و بس  
 نخواهد رسیدن بدو دست کس

(همان: ۵۲۰)



گردیه ابتدا به دلیل ایرانی بودن «گستهم» است که به ازدواج او در می آید:  
 بدو گفت شویی کز ایران بود  
 از او تخمه‌ی ما نه ویران بود

(فردوسی، ۱۹۷۱، ج ۹: ۱۷۹)

او بعدها گستهم را به فرمان شاه ایران، خسرو پرویز، می‌کشد و به دربار او قدم می‌گذارد. خسرو پس از دیدن گردیه که «به رخ چون بهار است و به رفتن تذرو»، از وی می‌خواهد که به همسری اش در آید. (همان: ۱۸۷)

۳-۲-۳- همسرگزینی پهلوان بانوان ایرانی

پهلوان بانوی ایرانی معمولاً به انتخاب خویش همسر خود را برمی‌گزیند. انطوطیه دختر «شاهوص» ملک، پادشاه مغرب، به خواست خویش و برای این که به همسری اسکندر در آید، به یاری وی می‌شتابد:  
 «او با ایرانیان جنگ می‌کرد از بهر نام تا مگر اسکندر او را به زنی کند».  
 (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج: ۳۵۲)

سرانجام پس از ازدواج بوران دخت و اسکندر، او نیز به همسری اسکندر در می‌آید:  
 «بعد از آن دختر «شاهوص» ملک را نیز به اسکندر دادند به آیین پادشاهی هر چه تمام‌تر». (همان: ۹۲)

گل‌کام کار پس از دیدن همای، پسر پادشاه مصر، واله و شیفته وی می‌گردد و با خود می‌گوید:

مرا در دل از وی چنان عشق خاست  
 که جانم شود گر به عشقش رواست

(همای نامه، ۱۳۸۳: ۷)

سرانجام این عشق و دل‌دادگی نیز به وصال می‌انجامد:

پس آن‌گاه عهد گل‌کام‌کار  
سپردند وی را به شادی و ناز  
یکی سور کردند با خرّمی  
ببستند هم در زمان استوار  
به شه‌زاده‌ی گرد گردن فراز  
که چونان نَبَد کرده کس ز آدمی

(همان: ۱۷۴)

همای، دختر شاه مصر، با خود عهد کرده است که به ازدواج کسی در آید که او را در نبرد شکست دهد و بدین شیوه همسر خویش را انتخاب می‌کند و به همسری بهمن که او را دو بار در میدان رزم شکست داده است، در می‌آید. (ر.ک. ایران‌شان، ۱۳۷۰: ۱۳۲) البته گاه نیز به علت شکست خوردن و به اسارت درآمدن پهلوان بانو، شاهد ازدواج اجباری او هستیم.

سمن رخ و خواهرش، سمن بر، در اسارت سپاه فرامرز به سر می‌برند و پس از صلح فرامرز و «کیدآور»، پدر سمن رخ و سمن بر، این دو خواهر به خواست فرامرز به همسری پهلوانان ایرانی، بیژن و زرسپ، در می‌آیند:

یکی دخت در دست بیژن نهاد  
نشاری فشانند بر هر چهار  
دگر زان شه نوذری کرد یاد  
یکی غلغل افتاد در هندبار

(فرامرزنامه، ۱۳۸۲: ۱۵۷)

### ۳-۴. پنهان کردن جنسیت در جنگ

بانوان پهلوان در بسیاری از جنگ‌ها روی پوشیده ظاهر می‌شوند. در جامعه‌ای پدرسالار که نیروی غالب جنگ‌ها مردان هستند، وجود زنی در میدان جنگ چندان

قابل قبول نیست. از سوی دیگر، مردان در این گونه جوامع، زنان را شایسته‌ی مبارزه با خویش نمی‌دانند و شاید در موارد بسیاری، اگر مردان پهلوان بفهمند که در پشت خود زره، زنی بر باره نشسته است، اصلاً تن به مبارزه ندهند. پس پهلوان بانو سعی می‌کند تا با پوشیده نگاه داشتن جنسیت خود بخت مبارزه را به دست بیاورد و قدرت و زور بازوی خویش را به نمایش بگذارد؛ این امر را از ستایش‌ها و تحسین‌های مردان جنگی پس از آگاهی از جنسیت مبارزان زن درمی‌یابیم. بانو گشسپ در شهریارنامه به شکل سواری سیاه پوش که خود را کاملاً پوشانده است، ظاهر می‌شود:

سواری برون آمد از آن سپاه  
چه آمد به میدان کمان کرد زه  
پوشید[ه] از پای تا سر سیاه  
به رخ پرده برده، به ابرو گره

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۴۹)

گرد آفرید پس از اسیر شدن هجیر به دست سهراب، مانند سواران جنگی زره می‌پوشد و موی و روی پنهان می‌کند و به میدان نبرد قدم می‌نهد:

پوشید درع سواران جنگ  
نهان کرد گیسو به زیر زره  
نبود اندر آن کار جای درنگ  
بزد بر سر ترگ رومی گره

(فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۲: ۱۸۴-۱۸۵)

در نبرد میان هیتال‌شاه و ارژنگ‌شاه، سواری زرد پوش ظاهر می‌شود که چندین تن از سپاه ارژنگ را می‌کشد. این سوار، دلارام است:



ز سر تا به پا بود پوشیده زرد  
به رخ بُرَقع و تیغ هندی به دست  
سواری برون آمد از تیره گرد  
چو آمد سر ره به «نصوح» بست

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۵۸)

فرانك نیز در هنگام جنگ بُرَقع بر رخ دارد:

یکی تنگ حلقه زره در برَش  
به رخ بُرَقع و خود زر بر سرش

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۸)

جهان افروز با پوشش کامل رزمی به میدان نبرد ایرانیان و رومیان قدم می‌نهد. هیچ کس از دو سپاه او را نمی‌شناسد؛ اما با دیدن هنرنمایی‌های او، مردان هر دو سپاه لب به تحسین می‌گشایند و از نام و نسبش می‌پرسند. زمانی که با هیأت اصلی خویش نزد فیروزشاه می‌آید، شاه‌زاده متحیر می‌شود و با خویشتن می‌گوید:  
«آیا این کیست بدین حُسن و جمال؟ و آن کس که مرا در این قلعه آورد، سواری بود چون رستم‌دستان و سام‌نریمان و مبارز جهان و این دختری است از برگ گل نازک‌تر و از ماه آسمان زیباتر». (بی‌غمی، ۱۳۴۱، ج ۲: ۲۷۲)

### ۵-۳- تظاهر به مرد بودن

در کنار پوشیده نگاه داشتن روی و موی در میدان نبرد، پهلوان بانوان گاه خود را به نامی مردانه می‌خوانند و تظاهر می‌کنند که مردانی پهلوانند.  
بوران‌دخت يك تنه به سوی حلب می‌رود تا یارانش را به جنگی دوباره با اسکندر ترغیب کند، در راه اسکندر او را که چون مردان جنگی پوشیده در جامه‌ی رزم سفر می‌کند، می‌بیند و پیکری نزد او می‌فرستد تا از نام و نشان وی آگاهی یابد:

«بوران دخت چون اسکندر را از دور بدید بر جای فروماند و نمی توانست پیش وی رفتن که نباید که او را بشناسد». (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱)

بوران دخت دل به دریا می زند و نزد اسکندر می رود و خویشتن را «بهرام از تخمهی گودرز کشواد و پسر شیرزاد» معرفی می کند و با این نام چندی در سپاه اسکندر می ماند و او را در سفر همراهی می کند. (همان: ۳) از سوی دیگر، او با استفاده از دارویی کاری کرده است تا موی صورتش چون مردان بروید و همین باعث می شود تا حقه اش تأثیرگذارتر باشد. (همان: ۷۰)

جهان افروز پس از جنگی سخت، در حالی که مجروح و خسته است و نمی خواهد شناخته شود، در آن زره و پوشش، خود را «جمشید» معرفی می کند تا کسی از هویت اصلی او آگاه نشود. (بی غمی، ۱۳۴۱، ج ۲: ۵۴۲)

در نبرد میان فرانک و شهریار، شهریار از فرانک می خواهد که برقع از روی بردارد؛ چرا که بر مردان نزیبید که رخ بیوشانند و این جا است که فرانک خود را «شاپورگرد» می خواند:

پدر نام من کرد شاپور گرد  
همیشه مرا رای نخجیر هست  
بسی کرده ام در جهان دست برد  
کمند و کمان، گرز و شمشیر هست

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۲۰)

### ۳-۶- جنگ با خواستگار

گویا بن مایه ی جنگ با خواستگار، مضمونی هند و اروپایی است؛ زیرا این گونه نبرد را هم در اساطیر هند، در مورد ایزدبانو دوی (دورگه) می یابیم. (رک. ایونس، ۱۳۷۳: ۱۷۰) و هم در حماسه های ژرمنی، زمانی که شرط ازدواج با برو نهیلد، شکست دادن او در میدان نبرد است. (رک. شالیان، ۱۳۸۵: ۲۴۶)

پهلوان بانوان روایت‌های حماسی ایران نیز گاه برای نشان دادن برتری خود بر خواستگاران‌شان، در مقابل آنان به نبرد می‌ایستند. حتی گاه شرط ازدواج با يك پهلوان بانو شکست دادن او در میدان نبرد است. آوازه‌ی زیبایی بانو گشسپ به هندوستان می‌رسد و سبب می‌شود تا شاهان هند؛ «جیپور»، «چیپال» و «رای‌گزین»، ندیده، گرفتار عشق او گردند، پس به زال نامه می‌نویسند و بانو را خواستگاری می‌کنند. رستم در جواب آن سه تن می‌گوید که هر که بتواند در جنگ، بانو را از زین برآید، او داماد من است. پس شاهان هندی با سپاه بی‌شمار به زابلستان می‌آیند. بانو که هندوان را هم نبرد خویش نمی‌داند، هم‌زمان با هر سه‌ی آنان مبارزه می‌کند:

به «جیپور» گردید بانو دچار  
 برو بر یکی نیزه زد پرنهیب  
 به چنگال «چیپال» را دست برد  
 ز زین بر گرفتش به کردار مرد  
 یکی کشته گشت و دگر را بخت  
 بیامد به پیکار آن نام‌دار  
 شدش از بدن جان و پای از رکیب  
 کمر بند او را گرفت و فشرد  
 بینداخت خوارش به دشت نبرد  
 چو «رای» آن چنان دید ز آن جا بجست

(بانو گشسپ نامه، ۱۳۸۲: ۱۱۳)

وزیر اسکندر از بوران‌دخت می‌خواهد که به ازدواج اسکندر درآید تا جهان از فتنه بیارآمد، این جاست که بوران‌دخت به اسکندر پیشنهاد نبرد می‌دهد: «اگر می‌گوید که البته جفت من باش، با من عهد کند و سوگند بخورد و مرا اسپه و سلاحی بدهد و او هر چگونگی سلاحی که بخواهد بیوشد و هر دو در میدان رویم و



بگردیم و با یکدیگر بکوشیم. اگر او مرا از پشت اسپ بیندازد من کمترین زن و کنیز او باشم و اگر من او را از اسپ بیندازم با او صلح کنم و ایران و روم او را، تا جهان از فتنه بیارامد». (طرسوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۸)

در بهمن نامه همای سوگند خورده است که تنها با کسی ازدواج کند که او را در نبرد شکست دهد و این راز را زمانی به بهمن می گوید که برای بار دوم از او شکست خورده است. در داراب نامه ی طرسوسی نیز عیناً همین داستان تکرار می گردد و به این نکته اشاره می شود که هیچ خواستگاری را یارای مبارزه با همای نبود:

«هر که به آرزوی موصلت با او مقابل شدی و در میدان او پا نهادی اگر خود کوه آهنین بودی به قوت بازو از جا برداشتی و بر زمین چنان زدی که با خاک یکسان شدی». (همان: ۶)

#### ۴- نتیجه گیری

حماسه ها توصیف اعمال پهلوانی، مردانگی ها و افتخارات یک قوم هستند. جنگ جویی و رزم آوری و ویژگی همه ی پهلوانان افسانه ای این روایت هاست. پهلوان بانوان حماسه ها نیز از این موهبت در حد کمال برخوردارند و در این ویژگی با همتایان مرد خویش برابر و حتی گاهی از آنان برترند.

وجود برخی ویژگی ها در پهلوان بانوان موجب تمایز آنان است. آن چه که این پژوهش بدان می پردازد همین خصیصه های برجسته و متمایز است. به نظر می رسد که این ویژگی ها بی ارتباط با جنسیت مؤنث این گروه از پهلوانان نباشد. از میان این ویژگی ها؛ می توان به زیبایی خیره کننده، شیوه ی عشق ورزی و همسرگزینی، پنهان کردن جنسیت در جنگ، تظاهر به مرد بودن و جنگ با خواستگار اشاره کرد.

نکته ی قابل ذکر تفاوت شیوه ی عشق ورزی و همسرگزینی پهلوان بانوان ایرانی و انیرانی است. پهلوان بانوی ایرانی احساس خویش را نسبت به جنس مخالف پنهان می دارد و یا این که اصلاً عاشق نمی شود و همسر خویش را به انتخاب پدر و یا از روی مصلحت برمیگزیند، اما پهلوان بانوی انیرانی به راحتی دل می باز و از اظهار عشق به معشوق

ابایی ندارد و معمولاً همسر خویشتن را خود انتخاب می‌کند. از سوی دیگر، در حماسه‌های فارسی، معشوقان و همسران پهلوان بانوان انیرانی بیش‌تر شاه‌زادگان و پهلوانان ایرانی‌اند و این امر احتمالاً به این سبب است که در روایات حماسی ایران، نژاد ایرانی بهترین و اصیل‌ترین نژاد به شمار می‌آید و سرانجام پهلوان بانوی انیرانی نیز به نوعی با ایرانیان می‌آمیزد و گویی ایرانی می‌شود، این در حالی است که پهلوان بانوی ایرانی آمیزش با بیگانه را ننگ می‌شمرد و نژاد انیرانی را در حدّ و اندازه‌ی خویش نمی‌داند.

ویژگی‌هایی چون پنهان کردن جنسیت و تظاهر به مرد بودن احتمالاً نوع نگاه جامعه را نسبت به پهلوان زن نشان می‌دهد؛ چرا که پذیرفته نشدن پهلوانی مؤنث در جامعه‌ای با فرهنگ پدرسالار که قهرمانانش را اغلب مردان تشکیل می‌دهند، امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

ویژگی مبارزه با خواستگار هم نشان از گزینش فرد شایسته برای زندگی آینده دارد. فردی که با نشان دادن شایستگی خویش در آوردگاه انتخاب می‌شود. از سوی دیگر، وجود چنین پهلوانانی در روایات حماسی احتمالاً باقی مانده‌ی سنتی است که در آن زنان و ایزدبانوانی قدرتمند در صحنه‌ی زندگی مردم نقش داشته‌اند.

## منابع

آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۷). «پهلوان بانو»، مجله‌ی مطالعات ایرانی، سال هفتم، شماره ی سیزدهم، ۱۳۸۷، صص ۱۱-۲۴.

ایران شاه‌ابن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). بهمن‌نامه، ویراسته‌ی رحیم عقیقی، تهران: علمی و فرهنگی.

ایونس، ورونیکا. (۱۳۷۳). اساطیر هند، ترجمه‌ی باجلان قرخی، تهران: چاپ گلشن.

بانو گشسب‌نامه. (۱۳۸۲). مقدمه، تصحیح و توضیح روح‌انگیز کراچی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.

بی‌غمی، مولانا محمد. (۱۳۴۱). داراب‌نامه، تصحیح ذبیح‌اله صفا، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). سایه‌های شکار شده (گزیده‌ی مقالات فارسی)، تهران: نشر قطره.

شالیان، ژرار. (۱۳۸۵). گنجینه‌ی حماسه‌های جهان، ترجمه‌ی علی‌اصغر سعیدی، چاپ دوم، تهران: نشر چشمه.

صفا، ذبیح‌اله (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.

طرس‌وسی، ابوطاهر. (۱۳۷۴). داراب‌نامه، به کوشش ذبیح‌اله صفا، چاپ سوم، ج ۲ و ۱، تهران: علمی و فرهنگی.

فرامرزی‌نامه. (۱۳۸۲). به اهتمام مجید سردمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۶۶). شاهنامه، متن انتقادی تحت نظری ا. برتلس، ج ۲، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، دانش.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۶۵). شاهنامه، متن انتقادی به اهتمام او. اسمیرنوا تحت نظر ع. نوشین، ج ۳، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، دانش.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۷۰). شاهنامه، متن انتقادی به اهتمام رستم علی‌یف تحت نظر ع. آذر، ج ۸، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، دانش.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۷۱). شاهنامه، متن انتقادی تحت نظری ا. برتلس، ج ۹، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، دانش.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶). نامه باستان (شاهنامه)، گزارش میرجلال‌الدین کزازی، ج ۸، تهران: سمت.

مختاری‌غزنوی، عثمان. (۱۳۷۷). شهریار نامه، به اهتمام غلام حسین بیگدلی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

همای‌نامه. (۱۳۸۳). مقدمه و تصحیح محمد روشن، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.